

ماهنامه اجتماعی - فرهنگی
سال اول، شماره ۸، دی ۱۳۹۵
۱۶ صفحه، ۱۰۰۰ تومان

آوازی همپاری

خدا حافظ ناخدا



جامعه در حاشیه اما امیدوار



آواي همپاري

ماهنامه اجتماعی - فرهنگی، شماره ۸، دی ۱۳۹۵
صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر:

مهرزاد شفیق پور

ویراستار:

فریبا اعظمی

آدرس نشریه:

تهران، اندیشه، فاز ۲، میدان مادر، بلوار نیایش،
مجتمع نیایش، بلوک ۵A، طبقه ۴، واحد ۱۶.

کد پستی ۳۱۶۹۹۷۶۹۸۴

تلفن:

۰۲۱۶۵۵۰۶۸۰۱ - ۰۹۱۰۶۶۰۱۳۰۹

پست الکترونیک:

avayehamyari@gmail.com

آدرس سایت:

www.avayehamyari.ir

لیتوگرافی و چاپ:

آیین چاپ، تهران، خیابان انقلاب، پل چوبی، نبش خیابان اعتمادی،

پلاک ۲۴۰، کد پستی ۱۱۴۹۶۷۸۵۱۱

تلفن چاپخانه:

۰۲۱۷۷۵۲۰۰۳۵

عکس روی جلد: مهدی قاسمی، ایرنا

همراه شو

ای همنوع، ای هم وطن

همراه و همیار من تویی

درد من، درد توست

گریه من، گریه توست

خنده من، خنده توست

شادی من، شادی توست

بیا که امروز

همراه و یار هم باشیم

که فردا دیر است

سایه ساران وطن

۴ << خدا حافظ ناخدا

جامعه

۸ << جامعه در حاشیه اما امیدوار

آسیب شناسی اجتماعی

۱۰ << ای زن مقصر تویی

گر تقصیر تو نبود باز مقصر تویی

تاریخ سیاسی - اجتماعی

۱۲ << مدارای دینی مغولان

فرهنگ و ادب

۱۴ << ما در مسیر حادثه اخطار می شویم



مراسم تشیع پیکر آیت الله هاشمی رفسنجانی

خدا حافظ ناخدا

مهرزاد شفیع پور

اکبر هاشمی رفسنجانی معروف به علی اکبر هاشمی رفسنجانی در سوم شهریور ۱۳۱۳ در رفسنجان متولد شد و در ۱۹ دی ۱۳۹۵ در تهران دار فانی وداع گفت. او یکی از شخصیت های تعیین کننده نظام جمهوری اسلامی و مورد اعتماد امام خمینی بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی ایران بود.

۱۹ دی ماه ۱۳۹۵ کارنامه سرسخت ترین و پرنفوذترین روحانی سیاستمدار ایران طی چهار دهه اخیر بسته شد و ملت ایران در بدرقه او سنگ تمام گذاشتند. آیت الله اکبر هاشمی رفسنجانی که القاب متفاوتی نظیر امیر کبیر زمان، سردار سازندگی و ... را با خود یدک می-کشد، از معدود سیاستمداران بانفوذ تاریخ معاصر کشور است که در سرنوشت ملت ایران نقش اثرگذاری داشته است. اکبر هاشمی رفسنجانی را به حق باید ناخدای کشتی نظام جمهوری اسلامی ایران دانست که به خوبی توانست این کشتی را در برابر طوفان های سهمگین و شکننده، سالم عبور دهد. اما نقش موثر اکبر هاشمی در توسعه کشور و عبور آن در تنگنای صعب العبور در مقاطع حساس و تاریخی را نیز نباید فراموش کرد.

آقای هاشمی اولین رئیس مجلس شورای اسلامی از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۸ بود. در طول جنگ عراق علیه ایران هاشمی به عنوان نماینده رهبر در شورای عالی دفاع عملاً فرماندهی نیروهای مسلح را برعهده داشت. نقش او در پایان دادن این جنگ هشت ساله از جمله اقدامات شایان توجه او در آن دوران است. وی هشت سال رئیس جمهور کشور بود و از ابتدای ایجاد مجمع تشخیص مصلحت نظام تا زمانی که در قید حیات بود ریاست این نهاد را برعهده داشت. او در همه ادوار مجلس خبرگان رهبری نمایندگی استان تهران در آن را برعهده داشت و از ۱۳۸۶ تا ۱۳۹۰، دومین رئیس این مجلس بود. هم چنین رئیس هیئت مؤسس و هیئت امنای دانشگاه آزاد اسلامی بود.

می سازد. در این دوران قدرت اجرایی کشور منحصراً در دست اوست. در واقع این هاشمی بود که در آن دوران سیاست های کلی نظام را تعیین می کرد. مهمترین اولویت دولت او در آن دوران، بازسازی زیربنای اقتصادی کشور، توسعه روابط سیاست خارجی و اصلاح ساختار مدیریتی کشور از جمله جذب و تربیت مدیران متخصص به بدنه مدیریت کشور است. تنش زدایی در سطح منطقه خاورمیانه و ایجاد روابط با عربستان و کشورهای همسایه از دیگر اقدامات اوست. گریز ایران از جنگ خلیج فارس بعد از اشغال کویت توسط عراق در سال ۱۳۶۹ و عدم ورود ایران به آن مهلکه

خدا حافظ رئیس جمهور مقتدر ایران

اکبر هاشمی رفسنجانی چهارمین و مقتدرترین رئیس جمهور ایران می باشد. او در دوران ریاست جمهوری، با توجه به شرایط جدید کشور و پایان جنگ، اقدامات گسترده و قابل تقدیری طی ۸ سال (۱۲ مرداد ۱۳۶۸ تا ۱۲ مرداد ۱۳۷۶) ریاستش بر قوه مجریه کشور در ابعاد گوناگون سیاست داخلی و خارجی، اقتصادی، نظامی و امنیتی انجام داد که به دوران سازندگی معروف است. در واقع او به عنوان معمار و مجری ایران پس از انقلاب و جنگ معرفی می شود و لقب «سردار سازندگی» را از آن خود

تهران شود، فراهم نبودن فضای مجلس ششم برای ورود او به آن مجلس و احیاناً تصاحب کرسی ریاست مجلس باعث گردید وی قبل از تحلیف به عنوان نماینده از این پست استعفا دهد. سقوط هاشمی دقیقاً از زمانی آغاز شد که در اذهان عمومی به «اکبرشاه» شهرت یافت، یعنی در اوج قدرتش. با این حال علی‌رغم کاهش چشمگیر قدرت وی، همچنان ریاست مجمع تشخیص نظام را که ارگانی مهم بود برعهده داشت.

هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۸۴ برای حفظ دستاوردهایش در چهار دولت گذشته و احساس وظیفه (طبق گفته خودش) در آن مقطع تاریخی وارد عمل شد و در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد. با وجود آن‌که او در مرحله اول انتخابات آرایبی بیش از محمود احمدی‌نژاد کسب کرده بود، ولی در مرحله دوم، رأی‌دهندگان عامه ترجیح دادند؛ احمدی‌نژاد را که به عنوان نماد ساده زیستی و مردمی بودن تلقی می‌شد، بجای هاشمی که نماد اشرافیت و حاکمیت قلمداد می‌شد؛ انتخاب نمایند.

بنابراین در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ محمود احمدی‌نژاد از هاشمی پیشی گرفت. نزدیک هاشمی به جریان اطلاع‌طلبی پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ به خاطر حمایت بی‌دریغ اصلاح‌طلبان از وی و هم‌چنین رقابت و حملات پی‌در پی احمدی‌نژاد و یارانش به او باعث گردید که قدرت وی روز به روز از بدنه حاکمیت رو به افول رود و بالعکس او بیشتر خود را به بدنه اجتماع نزدیک کند.

رأی قابل توجه مردم تهران به او در مجلس خبرگان رهبری در سال ۱۳۸۵ و انتخاب وی به عنوان نفر اول شهر تهران و همچنین انتخاب وی بر ریاست مجلس خبرگان رهبری پس از فوت آیت الله مشکینی در سال ۱۳۸۶ فرصتی جدی برای جبران شکست او در مقابل جریان محافظه کار بود.

حاصل بینش و مدیریت قوی هاشمی بود. سوق دادن اقتصاد کشور از دامن اقتصاد سوسیالیستی به سوی اقتصاد باز و حرکت اقتصاد کشور به سمت خصوصی سازی مهم ترین اقدام سازنده او در آن دوران است. در آن دوران، تعداد بسیار زیادی راه، سد، کارخانه راه‌اندازی شد.

اجرای برنامه اول توسعه کشور بعد از انقلاب، کنترل رشد بی‌رویه جمعیت و توسعه آموزش عالی از جمله اقدامات وی بود. دولت وی در همه مراکز استانها دانشگاه دولتی تأسیس کرد و دانشگاه آزاد در بسیاری از شهرهای کوچک و بزرگ تأسیس شد. ریاست هشت ساله هاشمی بر کشور تبعاتی منفی نظیر افزایش تورم و قیمت مسکن در دوره اول ریاست جمهوری وی و ورود نهادهای شبه دولتی و امنیتی به اقتصاد کشور در پی داشت. ثبت رکورد تورم ۴۹/۴ درصدی بالاترین رقم تورم ثبت شده در تاریخ ایران است که در دوران ریاست جمهوری وی اتفاق افتاد.

در دوران ریاست جمهوری هاشمی فضای اجتماعی و سیاسی کشور هم چون دهه ۶۰ بسته می‌ماند. اما دستاورد و ثمره دولت او تولد دولت اصلاحات و اقدامات ارزنده آن دولت در عرصه سیاسی - اجتماعی، باز شدن فضای نقد و آزادی مطبوعات در کشور بود.

خداحافظی هاشمی از کانون قدرت

آقای هاشمی دو سال پس از اتمام دوران ریاست جمهوری خود در سال ۱۳۷۸ در انتخابات مجلس ششم برای بدست آوردن نمایندگی تهران شرکت کرد. حضور او در مجلس می‌توانست فرصتی تاریخی برای کشور و اصلاحات باشد. اما تخریب او توسط تندوهای دو سر طیف اصلاح طلب و محافظه کار این فرصت تاریخی را از مردم ایران گرفت. هاشمی در این انتخابات به سختی توانست آخرین نفر پذیرفته شده در لیست ۳۰ نفره شهر





ISNA PHOTO
MOHAMMAD KAZEMPOUR

منش هاشمی و نظریات پیرامون شخصیت او

هاشمی از معدود سیاستمداران ایرانی است که همه قدرت خود را از توانایی خود به دست آورده بود. تقریباً همیشه با رأی مردم بر کرسی ریاست و قدرت نشسته است. اکبر هاشمی معروف است به مرد روزهای سخت و یکی از ویژگی های وی سرسختی و شجاعت وی بود. به همین خاطر از اینکه او خود را تا آخرین سال عمرش (زمستان ۱۳۹۴) در معرض نقد و رأی مردم قرار می دهد، واهمه ای نداشت.

او با سرسختی تمام، همه رنج ها، ناملایمات از جمله شکست در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ و رد صلاحیت توسط شورای نگهبان برای کاندیداتوری ریاست جمهوری در سال ۱۳۹۲ را تحمل کرد. اما همچنان سرسختانه در میدان باقی ماند و هیچ گاه زمین بازی را به نفع رقیب ترک نکرد.

تأمل و سنجیده سخن گفتن، رعایت ادب و نزاکت در گفتار و عمل، صبوری، بردباری و تحمل نقد و زخم زبان منتقدین و مخالفین، عمل گرا بودن، توانایی بالا در مدیریت، کادرسازی و نهادسازی از دیگر ویژگی های بارز آقای هاشمی است.

بنابراین وداع میلیون ها انسان در روز ۲۱ دیماه ۱۳۹۵ با تشیع جنازه او در کف خیابانهای تهران؛ شاید ناشی از رفتارهای منحصر به فرد او باشد. در زیر مروری داریم به نوشته های چند تن از صاحب نظران کشورمان پیرامون شخصیت این روحانی سیاستمدار.

صادق زیبا کلام فعال سیاسی، مدنی و استاد دانشگاه: «کمتر شخصیت انقلابی را می توان سراغ گرفت که به سرنوشت دوگانه آقای هاشمی رفسنجانی دچار شده باشد. او بیشترین تلاش ها را در

در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ هاشمی و خانواده او بر مبنای همان اهدافشان در سال ۱۳۸۴ به وضوح از کاندیدای اصلاح طلبان حمایت کردند. نقش او در قبل از انتخابات از جمله نامه سرگشاده وی به رهبری در مورد تحولات قبل از انتخابات و انتقادات وی نسبت به برخورد با معترضان به نتیجه انتخابات (در آخرین نماز جمعه ای که در دانشگاه تهران اقامه کرد) باعث شد که وی به همسویی با معترضان به انتخابات متهم شود. پس از این اتفاقات وی به تدریج جایگاه امامت نماز جمعه تهران، ریاست مجلس خبرگان رهبری و اثرگذاری بر دانشگاه آزاد اسلامی که جزء موسسین و امنای آن بود را از دست دهد.

هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۹۲ برای چهارمین بار در انتخابات ریاست جمهوری نامزد شد که صلاحیت وی از سوی شورای نگهبان رد شد. اما نقش و حمایت او در پیروزی حسن روحانی در این انتخابات باعث خرسندی او شد. زیرا از نگاه هاشمی مملکت در مسیر عادی خود قرار گرفته بود و اینجاست که او می گوید: «حالا دیگر می توانم راحت بمیرم.» با پیروزی حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری، با توجه به رابطه نزدیک روحانی و هاشمی؛ بخش گسترده ای از کارگزاران دولت هاشمی و اصلاح طلبان به تدریج وجهه سیاسی خود را بازیافتند و در بدنه دولت روحانی جای گرفتند.

به هر حال آقای هاشمی در سالهای پایانی عمرش محبوبیت خاصی در بین مردم کسب نمود. وی با کسب ۲ میلیون ۳۰۱ هزار و ۴۹۲ رأی به عنوان نخستین منتخب مردم تهران برای حضور در پنجمین دوره مجلس خبرگان رهبری انتخاب شد.

هاشمی رفسنجانی در بستر بیماری غم و اندوه بسیاری، برایم داشت، چرا که مردی دیده از جهان بست که حضورش در فضای ایران امروز غنیمت بود و وزنه تعادلی برای میهن»
 احمد پورنجانی روزنامه نگار، فعال سیاسی و مدنی: «به گواهی واقعیت های انکارناپذیر که خوشبختانه حتی کم حافظه ترین ذهن های این روزگار نمی توانند آنها را انکار کنند؛ «هاشمی رفسنجانی» یکی از سیاستمداران بزرگ و اثرگذار و کارآمد در تاریخ معاصر ایران بود. این به مفهوم تأیید فله ای و ادعای بی کم و کاستی یا خالی از خطا بودن کارنامه او نیست. البته حساب پرونده او از ۲۰ سال آخر عمرش تا لحظه مرگ و نقش و رفتار معنادار و بسیار ارزشمندی که در همدلی و همراهی با خواست اکثریت مردم ایران داشت و هرگز از خاطره جمعی ایرانیان فراموش نخواهد شد؛ جداگانه است. گواه زنده این داوری نیز، حضور نقش گسترده ای از آن جمعیت چند میلیونی مردم در مراسم وداع با اوست.»
 حال در پایان سخن می توان گفت: که مرگ آیت الله هاشمی برای ما یک درس داشت. آن درس این است که قدر داشته هایمان را بدانیم قبل از اینکه از دستشان بدهیم. پس از فوت آیت الله هاشمی همگان از مخالفین و موافقین وی، وامصیبتا سر دادند.
 همگی بر سر این اصل سخن راندند که ما سرمایه عظیمی از دست دادیم و از خوبی های او نوشتند. حال سوال این است: اگر این چنین بود، پس چرا همه ما تا زمانی که او در قید حیات بود، روح و جانش را با انواع ناملايمات آزار دادیم یا اینکه در برابر جفاهایی که در حق او کردند؛ سکوت کردیم؛ آیا وقت آن نرسیده که ما به خود بیایم و دنبال دمیدن حقیقت در روح جمعی انسان ایرانی باشیم.

مراسم تشیع پیکر آیت الله هاشمی رفسنجانی

مبارزه با رژیم شاه نمود، سالها زندان، تبعید، شکنجه و مخفیانه زندگی کردن قبل از انقلاب و بعد از انقلاب هم بیشترین تلاشها و خدمات را برای نظام انجام داد. یکی از بالاترین خدمات وی به ایران پایان بخشیدن به جنگ با عراق بود. معذرت کسی که آن کارنامه درخشان را در خدمت به نظام داشت، در دو دهه پایانی حیاتش مورد بی حرمتی ها، انواع توهین ها، بی مهری ها و جفاهای باورنکردنی قرار گرفت؛ اتهام و جسارتی نبود که تندروها به وی نسبت ندادند.

علت خشم و غضب تندروها نسبت به وی مشخص بود. هاشمی رفسنجانی در دو دهه پایانی عمرش به تدریج دریافت که تندروی همچون موربانه ای انقلاب را از درون جویده و آن را از بین می برد. انتقادات زیادی می توان به وی وارد کرد اما ایستادگی استوارش در حمایت از اعتدال و فاصله گرفتن هرچه بیشتر از تندروها منطقی بر آتش غیظ و غضب آنان نسبت به آن مرحوم می افزود. آن تیغ و تیشه های کین در عین حال سبب شدند تا او محبوبیت زیادی نزد مردم ایران بالأخص در میان جوانان و اقشار و لایه های تحصیل کرده تر جامعه پیدا کند. رأی بالایی که او در آخرین انتخابات زندگی اش در اسفند ۹۴ کسب نمود حکایت از جایگاه رفیعی می کرد که او توانسته بود سرانجام در پایان حیات سیاسی اش میان مردم ایران به دست آورد.»

اعظم طالقانی فعال سیاسی و مذهبی: «مهم ترین ویژگی این مرد بزرگ حلم و صبوری او در برابر ناملايمات، رنجها و نامردمی ها و مخالفت های عده ای که از رنج، مبارزه و شکنجه های زندان بهره ای نبرده اند، می باشد. این مهم ترین عامل موفقیت و پیروزی هاشمی در طول حیاتش بوده است.»

محمد بسته نگار فعال سیاسی و مذهبی: «شنیدن خبر درگذشت





جامعه در حاشیه اما امیدوار

مهرزاد شفیق پور

فعالیت می کند در این زمینه این چنین می گوید: « برای خیلی از خانوارهای افغان مثل من آوارگی، غربت، تنگدستی و زندگی در این وضعیت بسیار سخت است. اما همین که احساس امنیت می کنیم راضی هستیم. وضع زندگی یک مهاجر بهتر از موقعیت فعلی ما نمی شود. هر چند زندگی فعلی ما در حد متوسط هم نیست و در حد بخور نمیر است اما همین که در آرامش زندگی می کنیم راضی هستیم. هر چند مشکلات اساسی پابرجاست زیرا ما حق مالکیت موتور سیکلت، ماشین، خانه، تلفن و حتی یک دوچرخه را نداریم و حتی نمی توانیم خود را بیمه کنیم.»

با توجه به اینکه بخش قابل توجهی از جامعه ایران در طول چند دهه گذشته حضور افغان ها را عامل بیکاری و معضلات اجتماعی می داند اما سابقه این اجتماع چنین چیزی را نشان نمی دهد. علی ایحال رفتارهای زننده و گاه غیر انسانی ما ایرانیان در برابر افغانها نظیر توهین، تبعیض، عدم رعایت حقوق شهروندی آنها هرگز باعث نگاه بدبینانه آنها به جامعه ایرانی به خاطر پیوندهای عمیقش (زبان، دین و تاریخ مشترک) نگردیده است. زیرا اکثریت آنان ایران را وطن دوم خود می دانند و حاضر نیستند ایران را با کشور دیگری عوض کنند.

امروزه اجتماع حاشیه نشین افغان ساکن کشور برعکس اجتماع حاشیه نشین ایرانی با تمام مصائب، همچنان امیدوار و سرشار از نشاط و سرزندگی است. نمونه بارز آن شکل گیری مدارس خودگردان، تیم های ورزشی به رهبری معلمین و مربیان افغان و موفقیت های آنان در عرصه علم، تجارت و راه یافتن بخش قابل توجهی از فرزندان آنان به دانشگاه های داخل و خارج از ایران است.

یکی از اقدامات خوب آنان برگزاری جشنواره های سالانه ورزشی در جنوب شهر تهران است. یکی از این جشنواره ها، جشنواره ورزشی - فرهنگی نوجوانان و جوانان افغانی مهاجر است که به همت دو تن از مربیان آنها عبدالرحیم رحیمی و صمد نصیری شکل گرفته و امسال در اواسط دیماه در ورزشگاه شهید معتمدی

اجتماع مهاجر افغان در ایران که جمعیت قابل توجهی هستند؛ ساهاست که در شهرهای مختلف ایران از جمله تهران در حاشیه و در کنار مردم ایران گذران زندگی می کنند. آنان الفبا را در غربت می آموزند و نان را از زیر سنگ به دست می آورند. از هر گونه حمایت اجتماعی - اقتصادی محرومند. شهروند درجه دوم محسوب می شوند و مورد آماج تهمت و تخریب قرار می گیرند و از آنان تصویری منفی در ذهن اکثریت جامعه ایرانی نقش بسته است که هیچ گاه مبتنی بر واقعیت نبوده و هرگز به توانمندیها، نقاط مثبت و مشترک آنها با جامعه ایران اشاره ای ندارد. در این نوشتار مروری داریم بر وضعیت اجتماعی افغان های مهاجر ساکن ایران و رشته فعالیت های این اجتماع در سطح شهر تهران که امروزه میزبان جمع کثیری از این جمعیت می باشد.

نگاه به اجتماع افغان از بالا به عنوان «انسان درجه دوم»، آسیبی است که روح این جامعه مهاجر را در سرزمین ایران آزرده می کند. این نوع نگاه موجب شده که این اجتماع از هر گونه حقوق اجتماعی و اقتصادی محروم بماند و سر در لاک خود فرو برد. این نگاه باعث گردیده جامعه افغان ساکن ایران روز به روز در گرداب فقر و دوری مردم ایران فرو رود و زحمات آنان در زمینه بازسازی و توسعه ایران بعد از جنگ و خدمات ارزنده آنان به ایران نادیده گرفته شود. نتیجه این وضعیت، به حاشیه رانده شدن این اجتماع از سطح عمومی جامعه ایران، تشکیل گروههای کوچک افغانی و خارج نشدن از این پيله به هم تنیده شده و عدم ارتباط با قشر متوسط جامعه ایران شود. این عدم ارتباط با سطح قشر تحصیل کرده جامعه ایران به مرور زمان باعث شده که جامعه افغان ساکن ایران، پایگاههای اجتماعی خود را از دست بدهد و نتواند هویتی برای خود در میان ایرانیان بسازد و آن طور که باید و شاید شخصیت و پرستیژ خود را نگه دارد. رجوع به کارهای ساختمانی و مشاغل یدی که ایرانیان با اکراه به آن دست می زنند، باعث شده افغانها به مرور زمان، به عنوان «شهروندان درجه دو» به حساب بیایند.

عبدالرحیم فعال مدنی افغان که حدود ۳۰ سال است در ایران زندگی می کند و در راستای حقوق کودکان بیسواد افغان و ایرانی

زندگی حاکی از این است که امید به آینده خود و فرزندان در بین خانوارهای حاشیه نشین ایرانی به مراتب پایین تر از خانوارهای افغان ساکن این مناطق است. به طوری که اکثر خانوارهای ایرانی اظهار می کنند که در حد کم و خیلی کم احساس خوشبختی می کنند و امید به آینده در بین آنان کم است و علت آن را نیز باید در فاصله سطح انتظارات آنان از سطح زندگی واقعی دانست. این شکاف به سرخوردگی، یأس و اضطراب آنان منجر شده و فقر روزافزون، بیکاری، اعتیاد و نظایر آن به این مسئله دامن زده است. اما برعکس اکثریت خانوارهای افغان ساکن مناطق فقیرنشین ایران به خاطر پایین بودن انتظاراتشان از زندگی فعلی و داشتن انگیزه بالا برای کار و اهمیت دادن به تحصیل فرزندانشان نسبت به زندگی خود و فرزندانشان امیدوارتر از جامعه ایرانی هستند. زیرا پس از سالها جنگ، تنش و مشقت دیگر شرایط سخت زندگی در روح انسان افغانی دمیده شده و به او آموخته است که با این شیوه زندگی باید بجنگد و گرنه او را از پای در می آورد.

بخت آور دختر افغانی در این زمینه می گوید: «در خانواده ما افغانستانی ها همه باید تلاش کنند، اصلاً منتی بر خانواده ام نیست که امروز من کار می کنم، یک روز پدرم بال و پرمان را گرفت، بالمش شکست، مادرم از جانش مایه گذاشت و حالا در بستر بیماریم، برادرم کوچک است و خواهرم تلاشش را می کند، به قول ما رقم خورده که من خانواده ام را از خاک بلند کنم. اما از همان اول به خانواده ام گفته ام جانم را برای این خانه می دهم اما بگذارید درس هم بخوانم، خرجش و همه چیزش پای خودم. مهندسی کشاورزی دانشگاه تربیت جام می خوانم، این ترم که ترم آخرست شهریه ام ۴۰۰ هزار تومان شده که طول سال پول هایم را جمع می کنم و شهریه ام را قسطی می دهم.»

به هر حال امروز بخش قابل توجهی از جمعیت افغان مقیم ایران و در حاشیه توانستند خود را از حاشیه خارج کنند و با دریافت مدرک اقامت، ازدواج با خانواده ایرانی و اشتغال در بازار تجارت شرایطی برای خود و خانواده شان فراهم کرده اند، تا آنجا که امروزه شاهد شکوفا شدن استعداد های آنان و فرزندان نسل دوم این دسته از مهاجرین در عرصه های مختلف اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران هستیم.

به امید روزی که در ذهن مردم ایران تصویر بهتری از فرهنگ و شخصیت کلی مردم افغانستان بوجود آید تا مشکلاتی که هم اکنون پیش روی این اجتماع در حاشیه است از میان برداشته شود.

تهران برگزار شد.

در این جشنواره بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ نوجوان و جوان افغان و ایرانی در ورزش های رزمی و فوتبال شرکت کردند و ظرفیت ها و توانایی های خود را به نمایش در آوردند. مشارکت خودجوش، همراهی، همبستگی، نشاط و سرزندگی در بین نوجوانان و جوانان و مربیان آنها از جمله ویژگی های این جشنواره ورزشی بود که صحنه های بسیار زیبایی را خلق کردند.

این جشنواره و سایر فعالیت های جامعه افغانستان مقیم ایران یک پیام برای مردم و مسئولین ما در بر دارد و آن این است که اجتماع افغان در حاشیه، در عین ناملایمات و رعایت نشدن حقوق شهروندی شان همچنان امیدوار و سرشار از انرژی، نشاط و ظرفیت های انسانی و مادی است. بنابراین این جامعه به دنبال تعامل، تبادل فرهنگی و مشارکت مدنی در امور جامعه ایران به صورت قانونی و نهادینه است.

عدم تمایل آنان به حرکات زیر زمینی و خارج از قاعده و قانون نشان از علاقه و همراهی این اجتماع با جامعه ایرانی در راستای توسعه اجتماعی - اقتصادی کشور است. بنابراین امروز جامعه مدنی ایران و دولت باید این گروه ها و تشکلات را تقویت و مورد حمایت خود قرار دهند و دستی که از طرف این اجتماع به سوی آنها دراز شده را رد نکرده بلکه باید این دست را محکم بفشارند و از آن به عنوان یک فرصت استفاده کنند و گرنه در آینده نه چندان دور این فرصت به یک تهدید برای جامعه ایران و افغان تبدیل خواهد شد.

امید، نیروی محرکه جامعه افغان در حاشیه

امید به آینده، نیروی محرکه جامعه افغان ساکن ایران است. میزان امید به زندگی در اجتماعات مختلف متفاوت است. امیدواری به آینده محصول شرایط اجتماعی جامعه و نوع نگاه اشخاص به زندگی است. این امیدواری قوه محرکه برای برنامه ریزی آتی زندگی است. این احساس به خودی خود می تواند توان جامعه را گرفته و یا افزایش دهد. امیدواری به آینده جامعه را با نشاط و پویا می کند. با توجه به اینکه شاخص های امید به زندگی چون بهداشت و سطح سواد در بین اجتماع افغان مقیم ایران خیلی کم است اما سخت کوشی و تلاش و از همه مهمتر امید به زندگی این اجتماع را در برابر تندبادهای زندگی خیلی استوار ساخته است.

نتایج حاصل از پژوهش های میدانی مختلف نگارنده در سطح مناطق حاشیه نشین کشور در مورد احساس خوشبختی و امید به



ای زن مقصر تویی گر تقصیر تو نبود باز مقصر تویی

مهوش حسینی

۱- تأثیر نامطلوب بر سلامت جامعه:

ناباروری به عنوان یکی از عوامل استرس‌زا می‌تواند زندگی زوجین را از زوایای مختلف تحت تأثیر قرار دهد، به گونه‌ای که باعث خشونت شوهران در مورد زنان نابارور خود شود و آسیب‌های جدی را در روابط بین فردی به وجود آورد؛ و این مسئله نه تنها بر سلامتی افراد با همسران، بلکه بر سلامت جامعه نیز تأثیری نامطلوب دارد. (تبریزی، ۱۳۸۹: ۸)

۲- ترس و اضطراب زنان از طرد اجتماعی، ترک همسر، طلاق و یا زندگی چند همسری:

مرور مطالعات در بسیاری از مناطق جهان بیانگر این است که زنان بار اصلی ناباروری را به دوش می‌کشند. این بار ممکن است شامل سرزنش به دلیل شکست در فرزندآوری، پریشانی، اضطراب، غم و اندوه، ترس، طرد از اجتماع، تهدید به ترک و طلاق و یا زندگی چند همسری شوند. فرهنگ عمومی جامعه ایران نیز از نقطه نظر مذهبی و تاریخی، فرزندان را موهبت الهی قلمداد می‌کند و بی‌فرزندگی را امر ناخوشایندی می‌شمرد. اصطلاح «کور بودن اجاق» در جامعه ایرانی به خانواده‌های بدون فرزند اطلاق می‌شود. این هنجارهای حاکم بر خانواده عموماً از پشتوانه فرهنگی نیز برخوردارند (عباسی شوازی، ۱۳۸۴: ۹۲)

۳- آسیب دیدن کارکردهای نظام خانواده: در رویکرد نظریه سیستمی به خانواده، خانواده به عنوان سیستمی با سایر نظام‌ها مانند نظام خانواده زن، خانواده مرد، و سایر نظام‌های متعامل در ارتباط است. تمامی عناصر نظام در پدیدارها و رخدادها سهم می‌باشند، با هم کار می‌کنند، تغییر می‌یابند، بیمار می‌شوند و با هم درمان می‌شوند. (استریت ۱۳۷۶). برای حل مشکلات نیز لازم است تا چند نسل خانواده مورد ملاحظه قرار گیرند.

طبق این نظریه در طول چرخه زندگی خانوادگی، یک سری مراحل قابل انتظاری وجود دارد که بیشتر مردم آن را به طریق قابل پیش‌بینی طی می‌کنند. پدر و مادری به عنوان یک مرحله زندگی، نشان‌دهنده تثبیت یک خانواده جدید می‌باشد و ناباروری باعث می‌شود که زوجین به مرحله پیش‌بینی شده پدر و مادری منتقل نشوند، نظم فعالیت‌های زندگی و نقش‌های افراد بهم بریزد و کارکردهای خانواده آسیب ببینند. (برنز، کاونگتون، ۲۰۰۰) (همان: ۹۵)

۴- رواج باورهای غلط در ارتباط با این که

متن بالا گزیده‌ای از فصل اول کتاب «سنگی بر گوری» آل احمد است که نشان از جایگاه و اهمیت فرزندآوری در فرهنگ ایرانی دارد و تا حدودی می‌توان گفت: بر سر این موضوع فرقی بین روشنفکران و افراد عامی جامعه نیست، لذا فرقی ندارد که سیمین دانشور و یا جلال آل احمد باشی، یا یک زن و مرد عامی بیسواد. آل احمد در اتوبیوگرافی خود در این کتاب، با اشاره به مسئله ناباروری خود و همسرش به اهمیت و حساسیت این موضوع در فرهنگ و سنت ایرانی اشاره داشته و فرزند را سنگی بر گور پدر خویش و بقای نسل معرفی می‌کند. نکته حائز اهمیت این کتاب این است که جلال با علم به این که می‌دانست علت ناباروری وی مردانه است اما تحت تأثیر اطرافیان و فرهنگ جامعه؛ همسرش را در این ناباروری مقصر می‌دانست.

فرهنگ عمومی

جامعه ایران نیز

از نقطه نظر مذهبی و تاریخی، فرزندان را موهبت الهی قلمداد می‌کند و بی‌فرزندگی را امر ناخوشایندی می‌شمرد. اصطلاح «کور بودن اجاق» در جامعه ایرانی به خانواده‌های بدون فرزند اطلاق می‌شود. این هنجارهای حاکم بر خانواده عموماً از پشتوانه فرهنگی نیز برخوردارند

بنابراین فرزندآوری در جامعه ایران یکی از هنجارهای حاکم بر نظام خانواده ایرانی است که ناباروری به عنوان یک پدیده ناخوشایند می‌تواند بنیان‌های آن را دچار تزلزل کند. لذا ناباروری به عنوان پدیده‌ای با ماهیت زیستی، هم‌زمان ابعادی اجتماعی - روانی دارد. از این رو، بروز پیامدهای اجتماعی - روانی به دنبال تشخیص ناباروری پدیده‌ای قابل انتظار است. به همین منظور در این نوشتار به بررسی برخی پیامدهای اجتماعی منفی ناباروری به شرح زیر اختصاص یافته است.

تا سال‌های متمادی در اکثر مناطق جهان، ناباروری یک مشکل زنانه قلمداد می‌شد و روش‌های درمانی نیز توسط زنان پیگیری می‌شد. عوامل مختلف فرهنگی، پزشکی و تاریخی در ایجاد این نگرش موثر بوده‌اند. به ویژه در فرهنگ‌هایی که مردان مظهر اقتدار و قدرت محسوب می‌شوند، مردان تمایلی ندارند که مشکل خود را اظهار کنند. همچنین در اماکن عمومی و با محیط کار از اینکه دیگران آنها را افرادی ناقص تلقی کنند، همواره در ترس و اضطراب بسر می‌برند به همین دلیل در این مناطق مسئولیت ناباروری به عهده زنان است. در جامعه ایران بسیاری از مردان علیرغم این که به تشخیص پزشکان نابارور شناخته می‌شوند، حاضر به قبول این واقعیت نیستند و همسران خود را مقصر می‌دانند.

ناباروری از نظر پزشکی عبارتست از «باروری نشدن یک زوج پس از یک سال تماس جنسی منظم بدون استفاده از روش‌های پیشگیری از بارداری (لانفلد و دیگران، ۲۰۰۴، لارسن، ۲۰۰۰)» (عباسی شوازی، ۱۳۸۴: ۹۲)

«ما بچه نداریم من و سیمین، بسیار خوب این یک واقعیت است. اما آیا کار به همین جا ختم می‌شود؟ اصلاً همین است که آدم را کلافه می‌کند... چهارده سال است که من و زمن مرتب این سوال را به سکوت از خودمان کرده‌ایم. و به نگاه و گاهی با به روی خود نیاموردن. نشسته‌ای به کاری؛ و روزی است خوش؛ و دور برداشته‌ای که هنوز کله‌ات کار می‌کند؛ و یک مرتبه احساس می‌کنی که خانه بدجوری خالی است.

و یاد گفته آن زن می‌افتی (دختر خاله مادرم) که نمی‌دانم چند سال پیش آمده بود سراغمان و از زبانش در رفت که: تو شهر، بچه‌ها توی خانه‌های فسقلی نمیتوانند بلولند و شما حیاط به این گندگی را خالی گذاشته‌اید... و حیاط به این گندگی چهارصد و بیست مربع است. اما چه فرق می‌کند؟ چه چهل متر، چه چهل هزار متر. ولی خالی است، خالی است دیگر. واقعیت همین است...» (آل احمد، ۱۳۹۰: ۷-۸)

حمایت های اقتصادی و اجتماعی فرزندان و مراقبت در دوران بیماری، تداوم زندگی، دسترسی به احترام و موقعیت اجتماعی برتر تبیین نمود. که از میان آنها تداوم زندگی و ترس از جدایی و ازدواج همسر مهم ترین عامل و انگیزه برای درمان بوده است.

۷- افزایش فقر در بین زنان:

ناباروری عاملی است که باعث فشار اقتصادی و افزایش فقر در میان زنان نابارور شده است. مفهوم زنانه شدن فقر که به سهم نابرابر و بیشتر زنان از فقر در مقیاس جهانی اشاره دارد (شادی طلب، ۱۳۸۳) در میان زنان نابارور پررنگ تر می شود. به گونه ای که می توان مشکلات زنان نابارور را در درون مجموعه ای از عوامل فقر، نابرابری های جنسی و دسترسی نابرابر به منابع در نظر گرفت. (همان: ۱۰۴)

۸- اختلال در روابط زناشویی طلاق، کاهش اعتماد به نفس و احساس درماندگی:

ناباروری می تواند باعث اختلال در کیفیت روابط زناشویی، جدایی، طلاق، کاهش اعتماد به نفس، احساس طرد شدن و درماندگی و در نتیجه منجر به افسردگی شود. (رک. بهدانی، ۱۳۸۳) (ریاحی، ۱۳۹۱: ۱۵۷)

۹- بازنمایی فرهنگی منفی از ناباروری در زبان روزمره مردم و منزوی شدن افراد نابارور:

بازنمایی فرهنگی منفی از ناباروری در زبان روزمره منعکس شده است: برای مثال ناباروری هم ردیف اصطلاحاتی نظیر: نازا، بی ثمر، فاقد میل جنس، عقیم و بی حاصل قرار داده می شود. در رسانه ها، زن نازا اغلب به عنوان فردی دچار عقده روحی یا بی امید توصیف می شود. پس تعجب چندانی ندارد که تجربیات گزارش شده افراد نازا با نوعی احساس از خود بیگانگی، ناکامی، احساس گناه و منزوی شدن همراه باشد. (همان: ۱۵۸)

۱۰- منفی بودن ناباروری در مردان و زیر سوال رفتن قدرت مردانگی و نیرومندی آنان:

گرچه در مقایسه با مادر شدن، پدر شدن چندان برای هویت مرد اهمیت ندارد، با این وجود مشکلات ناباروری در مردان نیز امری منفی دانسته می شود و اهمیت نیرومند بودن یا قدرت مردانگی مردان نابارور را زیر سوال می برد. (همان: ۱۶۰)

در بسیاری جوامع

همسر، خویشاوندان همسر و همسایگان تجربه کرده اند و در مواردی حتی معلوم است که ناباروری علت مردانه دارد، زنان به دلیل این که تحت فشارهای روانی و اجتماعی زیادی هستند اقدامات درمانی را پیگیری می کنند و مردان از طریق انکار مشکل، اجتناب از استفاده همه اشکال تشخیص و درمان ناباروری و مقصر دانستن همسرانشان رنج و داغ ناشی از ناباروری را در خود کاهش می دهند.

آل احمد

در اتوبیوگرافی خود

در کتاب «سنگی بر گوری»، با اشاره به مسئله ناباروری خود و همسرش به اهمیت و حساسیت این موضوع در فرهنگ و سنت ایرانی اشاره داشته و فرزند را سنگی بر گور پدر خویش و بقای نسل معرفی می کند. نکته حائز اهمیت این کتاب این است که جلال با علم به این که می دانست علت ناباروری اطرافیان و فرهنگ جامعه؛ همسرش را در این ناباروری مقصر می دانست.

در بسیاری جوامع مانند نیجریه، موزامبیک، و بنگلادش نیز زنان نابارور از بسیاری مراسم و آداب اجتماعی محروم می شوند. افراد جامعه آنها را به عنوان افرادی شرور در نظر می گیرند. زنان نابارور در معرض خشونت خانگی و رفتارهای توهین آمیز از جانب همسر و خانواده اش قرار دارند و همسر فرد مجاز به ترک زن و ازدواج مجدد می باشد. (ونیلن گریس: ۲۰۰۴) (همان: ۱۰۳)

۶- ترس از دست دادن پایگاه اجتماعی و ایجاد انگیزه بیشتر در زنان برای درمان ناباروری:

طبق برخی از مطالعات انجام گرفته زمانی که پایگاه اجتماعی و رفاه زنان وابسته به تعداد فرزندان باشد، زنان نابارور انگیزه بیشتری برای درمان دارند و مهمترین عاملی که آنها را نگران میکند ترس از بهم خوردن نظام خانواده، طلاق، متارکه، و ازدواج همسر می باشد. این موضوع به ویژه در کشورهای آفریقایی و آسیایی صدق می کند و هیچ چیز به اندازه ناباروری رابطه زوجین را تهدید نمی کند. (ایونز: ۲۰۰۴) همچنین انگیزه درمان را در میان زنان نابارور ایران را می توان با عواملی چون

ناباروری یک مشکل زنانه است: میسن (۱۹۹۳) بیان می کند که تا سال های متعددی در اکثر مناطق، ناباروری یک مشکل زنانه قلمداد می شد و روش های درمانی نیز توسط زنان پیگیری می شد. عوامل مختلف فرهنگی، پزشکی و تاریخی در ایجاد این نگرش موثر بوده اند. به ویژه در فرهنگ هایی که مردان مظهر اقتدار و قدرت محسوب می شوند، مردان تمایلی ندارند که مشکل خود را اظهار کنند.

همچنین در اماکن عمومی و یا محیط کار از اینکه دیگران آنها را افرادی ناقص تلقی کنند، همواره در ترس و اضطراب بسر می برند به همین دلیل در این مناطق مسئولیت ناباروری به عهده زنان است. در جامعه ایران بسیاری از مردان علیرغم این که به تشخیص پزشکان، نابارور شناخته می شوند، حاضر به قبول این واقعیت نیستند و همسران خود را مقصر می دانند و پس از چندین بار ازدواج و عدم موفقیت این موضوع را قبول می کنند.

همان طور که در مقدمه مبحث ناباروری اشاره کردیم؛ جلال آل احمد یکی از جمله مردان طبقه روشن بین جامعه ایران بوده که در زمان حیاتش به این قضیه اعتراف می - کند و در کتاب «سنگی بر گوری» شرح می دهد که با وجود آن که از همان ابتدا پزشکان علت ناباروری وی را مردانه تشخیص داده بودند، اما تحت تأثیر اطرافیان، همسرش را نیز در ناباروری مقصر می دانست. این عمل باعث شده که همسرش تا مدت ها اقدامات درمانی سخت از جمله جراحی لوله تخمدان و ... انجام دهد.

نتایج برخی مطالعات حاکی از این است که برخی از زنان از ترس همسران خود و تهدید آنان به طلاق، خود را نابارور معرفی کرده اند. این یافته ها بیانگر این است که چگونه زنان تحت یک نظام پدرسالاری از ناباروری رنج مضاعف می برند، به گونه ای که حتی زمانی که همسرانشان نابارور هستند؛ باید بهای ناباروری همسرانشان را نیز پردازند. (همان: ۱۰۱-۱۰۳)

۵- سرزنش زنان نابارور از جانب همسر، خویشاوندان همسر و همسایگان:

اینهورن (۲۰۰۳-۲۰۰۴) در مطالعات خود در مصر به این نتیجه رسید که به دلیل نظام پدر سالاری حاکم بر این جامعه، زنان مصری ازدواج کرده با مردان نابارور مشکلات و سرزنش های زیادی را از جانب

منابع: ۱- عباسی شوازی، محمد جلال و دیگران، ناباروری و تجربه زیسته زنان نابارور: مطالعه موردی در تهران، مجله پژوهش زنان، پاییز ۱۳۸۴، شماره ۳-۲، آل احمد، جلال، سنگی بر گوری، انتشارات پیرامید، چاپ اول، ۱۳۹۰. ۳- تبریزی، غلامرضا و دیگران، تأثیر ناباروری زنان در بروز اختلالات جنسی و همسر آزاری نسبت به آنان، پژوهشنامه زنان، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، شماره ۴-۲، عباسی شوازی، همان. ۶- همان. ۷- همان. ۸- همان. ۹- همان. ۱۰- ریاحی، محمد اسماعیل و دیگران، بررسی تفاوت های جنسیتی در پیامدهای روانی - اجتماعی ناباروری در بین مراجعین به ناباروری شهر یزد، مطالعات راهبردی زنان، تابستان ۱۳۹۱، شماره ۵۶، ۱۱- همان. ۱۲- همان.

فربا اعظمی

مدارای دینی مغولان

داشتند، چنین رویکردی در مسایل سیاسی و اجتماعی دور از ذهن نبود. به هر ترتیب فرمانروایان ایلخانی هم همانند اسلاف و خویشاوندان خود متساهل و دارای مدارای دینی بودند. اما سوالی که در اینجا مطرح می شود این است که آیا تساهل و مدارای آنها از سر فکر و یا نتیجه بی فکری بوده است؟

از نظر مفهومی تساهل و مدارا به معنای گرایش به صلح، همزیستی مسالمت آمیز، امنیت، انصاف، عدالت، مخالفت با استبداد و خشونت و عصیبت بی جا است. به این ترتیب تساهل به مثابه یک امر انسانی مورد توجه قرار می گیرد و از آن به منزله راهکاری برای تلطیف روابط انسانی و بهبود شرایط زندگی در جهان پر از تضاد و ثنویت و دوگانگی استفاده می شود. در این رویکرد، تساهل و مدارا به منزله یک ضرورت انسانی برای تحقق و گسترش انسانیت، آزادی، عدالت اجتماعی، مدنیت و سیاست روابط بشری می باشد. تساهل نه تنها سبب می شود که پیوند اجتماعی در جامعه از هم ننگسلد بلکه باعث پیوند حاکم و محکوم و تسهیل امور و زمینه ساز موفقیت زمامداران در تحقق برنامه ها و وصول به اهداف مورد نظر می گردد. فقدان آن نیز موجب ایجاد تنش و سوء تفاهم و در نهایت درگیری فیزیکی و واگرایی اجتماعی می شود.

اما مغولان قومی صحراگرد بوده و زندگی کوچ نشینی داشتند و از مدنیت و شهرنشینی به دور بودند و با مفاهیمی چون آزادی، عدالت اجتماعی و شیوه های کشورداری آشنا نبودند، پس چگونه ممکن بود که تساهل آن ها در برخورد با اقوام مغلوب از سر فکر و جهت تحقق آزادی و عدالت و گسترش مدنیت و ... بوده باشد. مدارای آنها محصول اندیشه ای متعالی نبود و در واقع از نوعی بی تفاوتی نشأت گرفته بود. به دلیل کوچ نشینی، آن ها با مذاهب متعدد خو کرده بودند. آنها بودیسم را به خوبی می شناختند. بازرگانان مسلمان به آنجا رفت و آمد می کردند. بسیاری از ترک های اویغور که میانجی های موثری میان تمدن و یکجانشینی و

این موارد است. پنج ایلخان نامسلمانی که نیم قرن بر ایران حکومت کردند، ادیان و آیین مختلف را چندان فرقی نمی نهادند^۴ و همین مدارا، آن ها را قابل تحمل کرده و از نفرت مسلمانان نسبت به آنان می کاست. کارگزاران و تمام وزرای آنها ایرانی و به جز سعدالدوله، مسلمان بودند. در دربار آنان بخشیان، شمن ها، کشیش ها و راهبان نیز در رفت و آمد بودند. غازان و ایلخانان بعدی نیز با وجودی که مسلمان شده بودند، اما از مدارای دینی برخوردار بودند به گونه ای که در دربار آنها، علمای مذاهب مختلف اسلام آزادانه و بی آنکه بیمی از تکفیر داشته باشند، در حضور ایلخان به بحث و مناظره و رد یکدیگر می پرداختند.

از نظر مفهومی

تساهل و مدارا به معنای گرایش به صلح، همزیستی مسالمت آمیز، امنیت، انصاف، عدالت، مخالفت با استبداد و خشونت و عصیبت بی جا است. به این ترتیب تساهل به مثابه یک امر انسانی مورد توجه قرار می گیرد و از آن به منزله راهکاری برای تلطیف روابط انسانی و بهبود شرایط زندگی در جهان پر از تضاد و ثنویت و دوگانگی استفاده می شود. در این رویکرد، تساهل و مدارا به منزله یک ضرورت انسانی برای تحقق و گسترش انسانیت، آزادی، عدالت اجتماعی، مدنیت و سیاست روابط بشری می باشد.

ممکن است کسانی پاره ای از وقایع دوره ایلخانان را ناشی از تعصب آنها بدانند، اما سختگیری ها و خشونت هایی که در عصر ایلخانان غیر مسلمان و مسلمان به ظهور رسیده است، جهت گیری های موردی بودند که تحت تاثیر مسایل سیاسی و عملکرد و رقابت دولتمردان غیر مغول بوده است. به علاوه مدارای آنها در حیطه امور عقیدتی و دینی بوده است نه در امور سیاسی و اجتماعی. با توجه به تعصبی که مغول ها در حفظ و بسط قدرت خود

یکی از ویژگی های برجسته مغولان، تساهل و مدارای دینی و عدم تعصب مذهبی آنها بود. مغول ها به مانند بسیاری از اقوام صحراگرد هم در فکر و هم در عمل ساده می زیستند که این سادگی فکر ناشی از دور بودن آنان از مدنیت و تمدن بود. نداشتن تعصب دینی از تمایل آنها به زندگی دور از تکفل و زیست مدارا جویانه اقوام صحرائشین، ناشی می شد. همچنین شمنیزم با یک کیش سازمان یافته بسیار فاصله داشت و همزیستی عناصری از آن تقریباً با هر کیشی امکان پذیر بود.^۱

عظا ملک جوینی به عدم تعصب و مدارای دینی چنگیزخان و جانشینان و احفاد وی اشاره کرده و می گوید: «چون متقلد هیچ دین و تابع هیچ ملت نبود از تعصب و رجحان ملتی و تفضیل بعضی بر بعضی معتنب بودست، بلکه علما و زهاد و هر طایفه را اکرام و اعزاز و تبجیل می کردست و در حضرت حق تعالی آن را وسیلتی می دانسته و چنانکه مسلمانان را به نظر توقیر می نگریسته، ترسایان و بت پرستان را نیز عزیز می داشته و اولاد و احفاد او هر چند کس بر موجب هوی از مذهب، مذهبی اختیار کردند بعضی تقلید اسلام کرده و بعضی ملت نصاری گرفته و طایفه ای عبادت اصنام گزیده و قومی همان قاعده قدیم آباء و اجداد را ملزم گشته و به هیچ طرف مایل نشده، اما این نوع کمتر ماندست و با تقلد مذاهب بیشتر از اظهار تعصب دور باشند و از آن چه یاسای چنگیز خان است همه طوایف را یکی شناسند و بر یکدیگر فرق ننهند و عدول نجویند»^۲

منابع دیگر نیز تساهل و مدارای دینی جانشینان چنگیز و ایلخانان را تایید می کنند. البته می توان گفت که این تساهل دینی تا اندازه زیادی تحت الشعاع شخصیت چنگیزخان و نوع جهت گیری او قرار گرفته بود. این یاسای چنگیزی بود که همه طوایف را برابر شناخته و ملتی را بر ملت دیگر رجحان نداده بود. با توجه به مدارای چنگیز نسبت به ادیان مختلف و تبعیت فرمانروایان مغولی از او می توان این مدارا را در رفتار دیگران نیز مشاهده کرد. ایلخانان نیز همچون دیگر فرمانروایان مغولی و تبعیت کنندگان از یاسا اهل اغماض بوده اند. در انتخاب ایلخان جدید چندان توجهی به گرایش دینی او نداشتند. انتخاب احمد تکودار در دوران نامسلمانی مغول ها نمونه ای از

بوده است. ۹.

در درون تاریخ ایران که پیوند فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی شرایط مناسب تری به وجود آورده بود، دین اسلام و بخصوص گرایش های شیعی مدارای بیشتری از خود نشان داده است. تساهل و مدارای دینی مغولان، چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، زمینه را در مغول ها ایجاد می کرد که راحت تر به سمت یک دین گرایش پیدا کنند. حال با توجه به مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که بر سر راه حکومت ایلخانی بود و سیاست داخلی و خارجی آن را به شدت تحت الشعاع قرار داده بود و با توجه به جامعه ایران که همیشه دین جهت حرکت را نشان داده و در حل مشکل نقش آفرینی نموده بود، لذا منافع مغول ها اقتضا می کرد که به سمت دین اسلام گرایش داشته باشند. تساهل و مدارای آنها نیز راه را جهت این گرایش هموار می نمود.

حال این سوال مطرح می شود اگر آنها بودایی باقی می ماندند و یا ادیان مسیح و یا یهود را اختیار می نمودند، آیا برون رفتی برای مشکلات خود پیدا می کردند؟ در پاسخ می توان گفت که آنها با پذیرش اسلام و توجه به اندیشه های ایرانشهری بود که می توانستند، اصلاحاتی را جهت بهبود اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود انجام دهند. بر اساس همین اندیشه بود که حکومت آنها مشروعیت می یافت و رابطه آنها با مردم هموار می شد. نکته بعدی اینکه در پرتو مسلمانی بود که آنها می توانستند در مقابل داعیه داران دفاع از اسلام و مسلمین بایستند و حتی خود نیز داعیه دفاع از اسلام را داشته باشند. نکته سوم اینکه همانطور که گفته شد اسلام و مخصوصاً تشیع امامی در بطن خود دارای تساهل و مدارای دینی بود و بزرگان مسلمان ایرانی نیز با تساهل خاص خویش، آنها را به خود جذب کرده بودند. در نتیجه تحت تأثیر و نفوذ گسترده و فراگیر اسلام و زمینه های موجود در آن، اسلام را برگزیدند تا از این طریق سعی در مشکل زدایی و مقبولیت خویش از طریق مسلمانی نمایند.

منابع:

- ۱- مورگان، مغولها ص ۱۴۹، ۲- جونین، تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۹-۳۱۸- میرخواند، تحریر روضه الصفا، ص ۸۳۴؛ کاشانی، تاریخ اولجایتو، ص ۲۲۹؛ ابن عربی، همان، ص ۳۷۵، ۴- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۷۳۳، ص ۶۷۸، ص ۸۱۳؛ آیتی، تحریر تاریخ و صاف، ص ۱۶۱؛ ابن عربی، تاریخ مختصر الدول، ص ۳۸۳.
- ۵- حسین فرزانه پور، «تساهل و مدارای در اندیشه سیاسی اسلام»،

فعالیت برای غیر مسلمانان نیز فراهم بود. در چنین محیطی داشتن عقاید ملحدانه گناه نبود، بلکه اعلان آشکار الحاد و تجاوز به حریم های اسلامی، گناه محسوب می شد و مستوجب مجازات بود. ۸

به طور کلی تسامح اسلامی را می توان از چند منظر مورد توجه قرار داد. یکی از منظر دینی که براساس آن تمام اعضای امت و اهل ذمه - به شرط حفظ حریم - را در برمی گرفت. دیگر از منظر فرهنگی که ظهور تمدن اسلامی و لزوم رعایت حال کسانی که در پیدایش و تعالی آن سهیم بودند، آن را ضرورت می بخشید. بررسی تساهل اسلامی از جنبه دیگری نیز قابل طرح بود و آن از منظر سیاسی یعنی چگونگی مدارا با کسانی بود که به چالش با نظام سیاسی می پرداختند.

تساهل نه تنها سبب می شود که پیوند اجتماعی در جامعه از هم ننگسد بلکه باعث پیوند حاکم و محکوم و تسهیل امور و زمینه ساز موفقیت زمامداران در تحقق برنامه ها و وصول به اهداف مورد نظر می گردد. فقدان آن نیز موجب ایجاد تنش و سوء تفاهم و در نهایت درگیری فیزیکی و واگرایی اجتماعی می شود.

از میان فرق اسلامی، تشیع امامیه بنا به عقاید و شرایط تاریخی، اغماض بیشتری از خود نشان می داد. این فرقه مناسب ترین مذهب برای به توافق رسیدن با اکثریت جامعه بود و برخلاف اسماعیلیه و زیدیه که برای نظام حاکم موجود تهدیدی بالقوه محسوب می شدند، مدارای سیاسی بیشتری داشت. به علاوه با قائل بودن به عقل به عنوان یکی از اصول مذهبی و پذیرفتن اصل اجتهاد در عصر غیبت، راه تفکر و عقلانیت را هموار و میدان را برای برخورد آزاد اندیشه ها باز نگه داشته بود. قائل بودن به تقیه نیز راه تعامل امامیه با دیگر فرق را هموار می کرد. در ادوار نا امنی هم بزرگان امامیه بیشتر هم خود را مصروف فعالیت های علمی و فرهنگی می کردند و ضمن تداوم موجودیت خویش توان عقلانی خود را بالا می بردند به این ترتیب می توان گفت در اسلام تساهل کافی وجود داشته و شیعه امامیه در این جهت پیشروتر از دیگران

استپ ها به شمار می رفتند، مانوی بودند و تعدادی از تیره های مغول، مسیحی شده بودند و این احساس در آنها وجود داشت که هر دینی می تواند درست باشد. ۶ به این ترتیب هر چند مدارای آنها از سربیی فکری بود و می توان آن را ناخودآگاه و در نتیجه عادت پنداشت، باید گفت که نگرش آنها با نوع فرهنگ و پیشرفت فکری آنها هماهنگ بوده و از سر فکر و یا بی فکری پیامدهای عملی یکسانی داشته است.

اسلام نیز دینی متساهل بود. تساهل و مدارای دینی اسلام و به تبع آن مسلمانان، در جذب مغول ها و فرایند اسلام پذیری آنها نیز نقش داشته است. اسلام دینی متکامل بود. در اسلام نه تنها ادیان قبلی طرد و تکفیر نشدند بلکه به عنوان اهل ذمه پذیرفته شدند و همین جامعیت و پذیرش، نوعی اغماض و آسان گیری را در درون خود داشت. از این گذشته در پذیرش دین اسلام اکراه و اجباری هم در کار نبود چرا که ایمان، امری قلبی است و از راه زور حاصل نمی شود. این عدم اجبار اگر هم در عمل رعایت نمی شد، مبنای نظری قابل توجهی برای فعالیت و گرایش های متساهلانه به شمار می رفت. خداوند در آیات فراوانی در قرآن خواستار برقراری روابط دوستانه و همزیستی مسالمت آمیز با اهل ذمه است ۷ توصیه های قرآن کریم حتی منحصر به سفارش بر صلح و زندگی مسالمت آمیز با کفار نیست، بلکه علاوه بر آن مسلمانان را به نوعی نیکوکاری و احسان برای اجرای عدالت در حق آنان نیز توصیه می کند همین طور اسلام دینی با تعالیم جهانی و طبیعتی جهان اندیشانه داشت. این تمایل که با پیدایش امپراطوری اسلامی و تمدن گسترده ی ناشی از آن تا حدودی متحقق شد، نیز مدارای دینی به همراه داشت. به خاطر همین تمایلات و رفتارهای متساهلانه اسلام بود که امپراطوری اسلامی، که طیف وسیعی از قومیت ها و نژادها را درون خود داشت، به میعادگاه تمایلات ملل و اقوام مختلف تبدیل شد. تمدن اسلامی که از تلاقی و چالش بنیادهای اسلامی با تمدن های غیر اسلامی به وجود آمد و دستاورهای قابل قبول آنها را به کار گرفت، نمی توانست نسبت به آفرینندگان و فاعلان این دستاوردها بی تفاوت باشد. از آن گذشته در محیط تقریباً امن و توأم با حمایتی که تمدن اسلامی به ارمغان آورد، زمینه های

ما در مسیر حادثه اخطار می شویم
 نورییم و با شقاوت شب تار می شویم
 بودن و یا نبودن ما بحث این که نیست
 هستییم، لیک بی جهت انکار می شویم
 از آتش نهفته یک بغض خوفناک
 در ناگهان هر شبی آوار می شویم
 امروزمان تصور دیروز خستگی است
 در زخم زخم لحظه ها تکرار می شویم
 بر ما چه رفته هم قفس؟ بر ما چه می رود؟
 ما را کدام جرم؟ که بر دار می شویم
 با این همه، گمان مبر بیگانه از همییم
 ما کودک کان چه زود با هم یار می شویم
 ما کاشفان چشمه رود و حماسه اییم
 موجیم و با عبور خود بیدار می شویم
 از خود رهیدن دل ما بی دلیل نیست
 عطریم و از حضور خود فرار می شویم
 این سایه ها به بودن خود بی خودی خوشند
 ما روح مشرقیم که احضار می شویم

شاعر: امین کنونی



**گامی در راستای توسعه پایدار اجتماعات فقیر
استان تهران**

<https://telegram.me/hamyarantoseapaydar>

۰۲۱۸۸۳۹۲۱۳۲



هم وطن

کدام آسمان حق من و توست؟

